

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از: ونزوئلا آنالیز
برگردان: م. قربانی
۱۶ اپریل ۲۰۲۲



تحریم‌ها و نظم اقتصادی جهان: مصاحبه با پرابهات پاتنایک*



چرا تحریم‌ها به چنان سلاح مهمی در جنگ‌های ترکیبی امپریالیستی علیه کشورهایی که از فرمان قدرت‌های غربی پیروی نمی‌کنند، تبدیل شده است؟

نظم اقتصادی بین‌المللی مسلط کنونی وضعیتی ایجاد کرده است که استفاده از تحریم‌ها علیه کشورهای نافرمان از امپریالیسم را امکان‌پذیر کرده است. امپریالیسم چنین نظمی را به جهان تحمیل کرده است و با این کار شرایط اعمال فشار امپریالیستی به جهان از طریق تحریم را فراهم آورده است. شگفت‌آور این‌که با این اقدام دقیقاً نظم حاکم بر اقتصاد جهانی را تضعیف می‌کند. به عبارت دیگر، همان نظم اقتصادی که تحریم‌ها را توانمند می‌سازد، مایهٔ تضعیف این تحریم‌ها می‌شود. اجازه بفرمائید توضیح بدهم.

پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از کشورهای تازه رها شده از بند استعمار، نیمه-استعمار و وابستگی، به دنبال یافتن راه‌هایی برای قطع پیوندهای خویش از اقتصاد بین‌المللی می‌گشتند، پیوندهایی که با نظم استعماری به مثابه تولیدکنندگان عمده کالا درآمخته بود. آن‌ها به جای واردات کالا از کشورهای متروپل، به سیاست صنعتی و متنوع‌سازی اقتصاد خود روی آوردند. و یک بلوک سوسیالیستی وجود داشت که در نظم غالب امپریالیستی نمی‌گنجید و مایل به کمک به کشورهای بودنی که با ایجاد تنوع در اقتصادشان از استقلال خود دفاع می‌کردند.

لذا، نظم غالب امپریالیستی در آن زمان فراگیر نبود. کشورهای برای اتکاء به خود، کسب اختیار بر منابع و مواد خام خود از چنگال سرمایه کشورهای متروپل و مهار آن‌ها، و نیز متنوع‌سازی اقتصادشان تلاش می‌کردند. امپریالیسم هنوز از تأثیرات مهلک جنگ جهانی دوم، و اجبار به تسلیم به خواست استعمارزدائی (که سیاست‌مدارانی مانند امپریالیست اعظم، وینستون چرچیل شدیداً مخالف آن بود) رنج می‌برد، و هنوز آنقدرها قدرتمند نبود تا هر نظم اقتصادی را بر جهان تحمیل کند.

توافق برتون و وودز، که بر مبنای آن کشورهای می‌توانستند محدودیت‌های بازرگانی و کنترل سرمایه را اعمال کنند، نسبت به منافع تسلط امپریالیستی فرمانبردار بود. البته امپریالیسم مانع «استعمارزدائی اقتصادی» بود، ولی نه از طریق تحمیل یک نظم اقتصادی که قادر به اعمال آن نباشد، بلکه از راه کودتاهایی مانند آنچه علیه جاکوب آربنس در گواتمالا یا علیه محمد مصدق در ایران انجام داد.

در چنان وضعیتی تحمیل تحریم‌ها اثربخش نبود. اگر هر کشوری دست به تحریم کشور دیگری بزند، آن کشور به ندرت به مشکل برخورد خورد، زیرا می‌تواند وارد انواع توافق و تمهیدات با کشورهای دیگر بشود. از آنجا که نظم اقتصاد جهانی امپریالیستی غالب نبود، تنوع آرایش‌ها امکان‌پذیر بود. از این‌رو، هیچ کشوری نمی‌توانست به تحمیل تحریم‌های اثربخش دست بزند. اما با اعمال نظم اقتصادی نولیبرال زیر حمایت سرمایه مالی بین‌المللی، که به معنای گردش آزاد کالاها، خدمات، و سرمایه از جمله فایننس، فراتر از مرز کشورها است، اوضاع تغییر کرد. وابستگی کشورها به واردات رشد چشمگیری پیدا کرد. همچنین اتکای کشورها به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به ویژه در جهان سوم، و نیز وابستگی آن‌ها به ورود جریان فایننس برای حفظ کسری تراز پرداخت‌ها افزایش فراوانی داشت. در این موارد تحریم‌ها می‌توانند دردناک باشند و به ابزار نیرومندی تبدیل شوند. وابستگی به صادرات و وابستگی به جریان ورود سرمایه، تحریم‌ها را اثربخش و کارا می‌سازد.

مثال دیگری می‌زنم. ایالات متحده، هندوستان را از طریق سازمان تجارت جهانی زیر فشار عظیم قرار داده است تا خودکفائی غذایی خود را کنار بگذارد و زمین‌های زیر کشت محصولات غذایی را به تولید کالاهای کشاورزی مورد نظر کشورهای متروپل اختصاص دهد. هندوستان در مقابل این فشار تاکنون مقاومت کرده است. اما اگر هند عملاً به این خواست گردن می‌نهد، بی‌نهایت از جانب غرب ضربه‌پذیر می‌شود. بسیاری از کشورهای افریقائی که به این فشارها تسلیم شدند، برای واردات حتی کالاهای ضروری مانند غلات به امپریالیسم وابسته شدند؛ و تعجب‌آور نیست که در قبال اعمال فشارهای شدید و غیرمنصفانه امپریالیسم ضربه‌پذیر شدند.

بنابراین، آسیب‌پذیری در برابر تحریم‌ها و از این‌رو قدرت تحریم‌ها با نهادینه شدن نظم نولیبرال افزایش یافته است.

آیا با تحریم‌ها می‌توان نظم نوین جهانی را تحمیل و «تجارت آزاد» را جایگزین تجارت هدایت و کنترل شده کرد؟
جایگزین کردن «تجارت آزاد» با «تجارت هدایت و کنترل شده» معادل تحمیل یک نظم نوین جهانی نیست. به عبارت دیگر، استفاده مکرر از حربه تحریم تنها اقتصاد جهان را از نظم نولیبرالی دور می‌کند، نظم نوینی به وجود نمی‌آورد،

بلکه شمار زیادی از ترتیبات **خلق الساعه** به وجود می‌آورد، چنان‌که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی به وجود آورد. هر «نظمی» در شرایط سرمایه‌داری تسلط امپریالیسم را در پی دارد. به باور من استفاده مکرر امپریالیسم از تحریم موجب رانده شدن کشورها نه تنها از نظم نولیبرالی، بلکه در مجموع موجبات زده شدن آن‌ها از هر گونه ترتیبات تحت تسلط امپریالیستی را فراهم می‌کند.

تحریم‌های تحمیلی امپریالیسم موجب تضعیف نظم غالب امپریالیستی می‌شود. برای نمونه، پیش از اتخاذ سیاست نو لیبرالی، میان هندوستان و اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی هماهنگی‌هایی به نام «توافق پرداخت با روپیه» وجود داشت، که بر پایه آن، دالر امریکا، ارز عمده بین‌المللی، در تراکنش‌های تسویه حساب‌ها نقشی نداشت، حتی به عنوان واحد مرتبط با تراکنش‌های تجاری هم وجه غالب نداشت. خلاصه این‌که دالر نه به عنوان وسیله گردش و نه به عنوان واحد حساب برای پرداخت بدهی‌ها بر حسب «توافق پرداخت با روپیه» به کار گرفته نمی‌شد. در عوض، روابط دوجانبه تجاری نشانه استفاده از روپیه هند (یا روبل روسی که نرخ تبادل آن در قبال روپیه ثابت بود)؛ و انباشت تراز تجاری انباشته به سود یکی در مقابل دیگری وجود داشت و فوراً پرداخت نمی‌شد. به علاوه، دالر در این معاملات و تراز پرداخت‌ها دخیل نبود و این جریان ادامه داشت و به مرور زمان به صورت دو طرفه تسویه می‌شد.

اصل قضیه این بود که اطمینان حاصل شود که صادرات هیچ‌یک از کشورها به دیگری به دلیل نبود دالر محدود نمی‌شود. این یک توافق کاملاً معقولی بود. اگر کشور الف کالائی داشت که مورد نیاز کشور ب بود، یا به عکس، دیگر بی‌معنا بود که یک دیگر را از تبادل متقابلاً سودمند محروم سازند، به این دلیل ساده که هر یک به اندازه کافی صادرات به کشور ج برای کسب دالر مورد نیاز نداشتند؛ یعنی آن‌ها با صادرات خود به کشورهای متروپل به اندازه کافی دالر کسب کرده اند که بتوانند از آن استفاده کنند.

اما نولیبرالیسم کاملاً با چنین تنظیماتی مخالف است و بر نرخ مبادله «واحد» تأکید می‌ورزد. و به ناگزیر موافق یک قیمت واحد در هر بازاری است، از جمله در بازار مبادله خارجی. و به همین نحو، وقتی کشوری در راه رژیم نو لیبرال گام برمی‌دارد، بر این تنظیمات نقطه پایان می‌گذارد. اما بتازگی با تحمیل تحریم علیه کشورهایی که از دیکته قدرت‌های غربی سرپیچی می‌کنند، یک بار دیگر شاهد چنین توافقات دوجانبه بازرگانی برای طفره رفتن از تحریم‌ها هستیم.

تحریم‌هایی که به ایران تحمیل شد، آن‌ها را به سوی احیای خود هدایت کرد، چون آن‌ها با برخی کشورها وارد توافق‌هایی شدند و حالا در پی حمله (اقدام ویژه) روسیه به اوکراین و تحریم‌های شدیدی که به روسیه تحمیل شده است، آن‌ها نیز به اقدام فراگیری دست می‌زنند که پیش از این انجام نداده اند. هشدار پوتین به امریکا و قدرت‌های غربی که آن‌ها دنیا را تشکیل نمی‌دهند، بلکه تنها بخش کوچکی از آن هستند، نشان می‌دهد که اگر کار به جای باریک بکشد، روسیه برای شکستن تحریم‌های غرب با بسیاری از کشورهای دیگر قراردادهای دوجانبه خواهد بست.

دردناک‌ترین تحریم تحمیلی امریکا علیه روسیه مسدود کردن ذخایر ارز خارجی است که در غرب نگه داشته شده است. این بلافاصله به کاهش بهای روبل انجامید، چون روسیه حالا دیگر نمی‌تواند از نرخ مبادله‌ای روبل به عنوان ذخیره ارز خارجی دفاع کند؛ و پُر واضح است که کاهش بهای روبل به تورم در اقتصاد روسیه سرعت می‌بخشد. به این ترتیب، دیر یا زود، با ادامه تحریم‌ها روسیه باید قابلیت تبدیل روبل را تعلیق کند و بدون موجودی اوراق بهادار خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم، منابع وارداتی‌اش را متنوع سازد و وارد توافقات دوجانبه پرداخت‌ها بشود. همچنین گام‌های سریعی به سوی خوداتکالی تکنولوژیک بردارد.

خلاصه این‌که، به سوی نوعی سیاست اقتصادی حرکت کند (البته نه از نوع الگوی مالکیت دارائی‌ها) که اتحاد شوروی داشت، که به معنای پایان نظم اقتصاد جهان که تا کنون در عصر نولیبرالی غالب بوده، خواهد بود. این بدون شک مدتی موجب دردسر برای روسیه می‌شود، اما برای امپریالیسم شکست بزرگی خواهد بود، زیرا نظمی را که اکنون بر جهان حاکم کرده است در هم خواهد کوبید، بدون این‌که جایگزینی برایش باقی مانده باشد.

فروپاشی نظم اقتصادی موجود و جایگزینی آن با انبوهی از پیمان‌های دوجانبه منطقه‌ئی و محلی چیزی نیست که موجب پشیمانی کسی بشود. نظم موجود سرشار از (بی عدالتی) علیه زحمتکشان جهان سوم است؛ نظمی کاملاً تبعیض‌آمیز میان مردم شمال و جنوب.

برای نمونه، در دوران پاندمی در حالی‌که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته با افزایش کسری بودجه به کمک بسته‌های عظیم تأمین مالی در حال آرام ساختن اوضاع بودند، کشورهای جهان سوم در بند اجرای برنامه‌های ریاضتی بودند. به این خاطر، بسته‌های کمکی که دولت‌ها در جهان سوم به مردم ارائه می‌دادند بسیار ناچیز بود. در صورتی که امریکا، حتی تحت دولت دونالد ترامپ، بسته‌ای بالغ بر ده درصد تولید ناخالص داخلی ارائه می‌داد، در هند این بسته کمتر از دو درصد تولید ناخالص داخلی بود. برای دیگر کشورهای جهان سوم که می‌خواستند در دوران پاندمی مهلت پرداخت بدهی وام‌های خارجی را تمدید کنند، وضع وخیم‌تر شد، چون صندوق بین‌المللی پول در مورد آن‌ها بر اجرای سیاست ریاضتی سفت و سخت مُصر بود.

نهاده‌ها شدن چنین نظم بین‌المللی اقتصادی از نظر من نفرت‌انگیز است. بنابراین، هیچ دلسوزی نسبت به فروپاشی آن ندارم؛ و هر «نظم» دیگری هم که جایگزین آن بشود همانقدر نفرت‌انگیز است، زیرا امپریالیسم بر آن مسلط خواهد بود. در شرایط سرمایه‌داری اصطلاح «نظم اقتصادی بین‌المللی» برای زحمتکشان کشورهای جهان سوم الزماً به معنای اطاعت از امپریالیسم است. به همین دلیل من از پیمان‌های چندجانبه محلی و دوجانبه در خدمت «بازرگانی مدیریت شده» استقبال می‌کنم و آن‌را به هر نظم اقتصادی نوینی ترجیح می‌دهم.

همچنین، در شرایطی که «نظم بین‌المللی» وجود ندارد، دولت ملی در سیاست‌های اقتصادی نوعی انتخاب در خودمختاری خواهد داشت (تا سیاست‌هایی که خوشایند سرمایه جهانی باشد) لذا اگر زحمتکشان در برخی کشورهای جهان سوم قدرت دولتی را به دست گیرند، قادر خواهند بود از آن در جهت پیشرفت واقعی و دستیابی به آزادی خود بهره‌مند شوند.

در مورد ونزویلا - مثل اغلب کشورهای تحریم شده - تحریم‌ها در سرنگونی دولت کامیابی نداشته است، ولی عملاً موجب آزادی اقتصادی آن‌ها شده است. اگر به مورد کوبا توجه کنیم، تحریم‌ها باعث شد که سیاست‌های رادیکال‌تر سوسیالیستی دنبال نشود و این‌که تحریم‌ها موجب اصلاحات اخیر هم شده است. آیا «عادی‌سازی کاپیتالیستی» در اقتصاد هدف واقعی تحریم‌ها بوده است یا این‌که اهداف دیگری هم دنبال می‌کرده؟ ما باید بین کشورهای مثل ونزویلا و کوبا، از یک سو، و روسیه، از سوی دیگر، تفاوت قابل بشویم. دو کشور اول سوسیالیستی هستند یا به سوی سوسیالیسم حرکت می‌کنند، اما روسیه کشوری است که در آن سرمایه‌داری توسعه می‌یابد. در عین حال، ونزویلا و کوبا کشورهای کوچکی هستند که به واردات وابسته اند، در حالی‌که روسیه نه تنها یک کشور بزرگ، بلکه کشوری است که برای حفظ استقلال و اتکای به خود در برابر محاصره و تهاجم، تجربه مهم هفتاد سال توسعه سوسیالیستی را از سر گذرانده است. علاوه بر تفاوت در اندازه، باید تفاوت در میراثی را نیز که به ارث برده اند، افزود.

تحریم‌ها علیه کشورهای کوچک و با اقتصادهای نسبتاً غیرمتنوع، می‌تواند آثار نه فقط آنی، بلکه در درازمدت فاجعه‌باری برای آنها داشته باشد. این‌طور نیست که آن‌ها، پس از دوره مشکلات اولیه، قادر باشند با برقراری جایگزین واردات به تحریم‌ها پاسخ مناسب بدهند. قد و قواره آن‌ها این را غیرممکن می‌سازد. لذا، در این موارد برخی سازش‌ها، وقفه‌ها در حرکت به سوی سوسیالیسم لازم می‌شود، اگرچه باید قدر دان استقامت تحسین‌برانگیزی بود، که تا به حال از خود نشان داده اند.

اما در مورد روسیه، که تا دیروز یک ابرقدرت سوسیالیستی بود، موضوع کاملاً متفاوت است. حتی اگر موقتاً ناراحتی‌هایی به وجود بیاید، متنوع‌سازی ساختار تولید را به دنبال خواهد داشت که اقتصاد روسیه کاملاً توانائی انجام آن را دارد. ایجاد چنین تنوعی نیازمند استقرار مجدد برخی اقدامات با مشخصه‌های زمان اتحاد شوروی است. به عبارت دیگر، دقیقاً به این علت که روسیه دارای اقتصاد سرمایه‌داریست، اعمال فشار علیه آن در جهت‌گیری سوسیالیستی مؤثر واقع می‌شود.

بگذارید مثالی بزنم. بسیاری از شرکت‌های خارجی روسیه را در پی تحریم‌های غرب علیه آن ترک می‌کنند. روسیه باید بزودی درباره اموال این شرکت‌ها تصمیم‌گیری کند. اگر شرکتی روسیه را ترک کند، ممکن است روسیه انتخاب دیگری جز ملی کردن اموال آن‌ها نداشته باشد. البته، ملی کردن یک اقدام آشکارا سوسیالیستی است و دستگاه حاکمیت روسیه ممکن است کمترین علاقه‌ای به ملی کردن چیزی نداشته باشد؛ به واقع هم مشتاق خصوصی‌سازی اقتصاد روسیه بوده است. اما اوضاع ممکن است آن را مجبور به این اقدام سوسیالیستی، حداقل برای مدتی، بنماید.

به این ترتیب، تحریم‌ها همیشه به «عادی‌سازی کاپیتالیستی» منجر نمی‌شود. تحریم‌ها ممکن است علیه کشورهایی که راه رشد سوسیالیستی را دنبال می‌کنند مؤثر باشند، اما اگر علیه کشورهای سرمایه‌داری به کار گرفته شوند، آنگاه ممکن است تأثیر معکوس گذاشته، آن‌را به سوی دوری از «عادی‌سازی سرمایه‌داری»، به سمت اتخاذ سیاستی رادیکال‌تر و حتی سوسیالیستی براند.

البته، تاکنون تحریم‌ها عموماً علیه اقتصادهایی به کار گرفته شده اند که یا به سوی سوسیالیسم حرکت می‌کنند یا حداقل ناسازگار هستند، مانند ایران. آن‌ها علیه اقتصادهای تمام‌عیار سرمایه‌داری به کار گرفته نشده اند. در مورد روسیه این نخستین بار در نوع خود است، که کشورهای امپریالیستی در مقابل یک کشور قدرتمند و تمام‌عیار سرمایه داری دست به تحریم زده اند. اینجا صحبت بر سر «عادی‌سازی سرمایه‌داری» نیست؛ اما آینده نشان خواهد داد که تا چه حد به سوی اقدامات ناسازگار، رادیکال، یا حتی سوسیالیستی سوق داده می‌شود. باین حال، اقدامات آن علیه تحریم‌های غرب باید در همین جهت کلی باشند.

البته منظورم این نیست که به مسیر توسعه سرمایه‌داری روسیه الزاماً پایان داده می‌شود. سوسیالیسم تنها از راه مبارزات انقلابی زحمتکشان به دست می‌آید، نه از طریق انتخاب‌های سیاسی حاکمیت یک کشور سرمایه‌داری. بنابراین، وقتی من از احتمال اقدامات سوسیالیستی حرف می‌زنم، به هیچ‌وجه نظرم این نیست که با اقدامات پوتین، که اکنون وادار به پاسخ‌گویی به تحریم‌ها شده است، سوسیالیسم به روسیه برمی‌گردد؛ من تنها پیرامون بعضی اقدامات یادآور گذشته سوسیالیستی در روسیه در اثر تحریم‌ها صحبت می‌کنم. این‌که چه اقدامی صورت بگیرد و اوضاع به چه سمتی برود به مبارزه طبقاتی در داخل روسیه بستگی دارد.

قضیه به طور ساده اینست: تأثیرات تحریم‌های امپریالیستی بر کشورهای مختلف به هیچ‌وجه یکسان نیست؛ و نسبت به اندازه و تاریخ هر کشوری متفاوت است.

تحریم‌های غرب ممکن است کشورهای تحریم شده را ناخواسته از حلقه (سرمایه‌داری) بیرون بیندازد. در مورد ونزولا تردیدی نیست که این کشور کارائیبی به سوی نزدیکی بیش‌تر با ترکیه، چین، روسیه و ایران هل داده شد. حالا که تحریم‌ها به روسیه هم تحمیل شده است، ممکن است آن‌را به چین نزدیک‌تر کند، و ممکن است کشورهای تحت تحریم را به قلمرو خارج از دالر بکشاند و به رشد نظام‌های مالی پیرامونی کمک کند. ممکن است در این مورد بیش‌تر صحبت کنید؟

آن‌چه شما می‌گوئید، به نظرم کاملاً درست است. همان‌طور که در بالا گفتم، به خاطر تحریم‌ها، توافق‌های محلی، منطقه‌ای و دوجانبه رواج یافته است که «نظم جهانی» تحمیلی امپریالیسم را به نبرد فرامی‌خواند. به علاوه، حرکت اخیر روسیه که هنوز درباره‌اش صحبت نکردم تهدید بزرگتری برای این «نظم جهانی» است، و آن این‌که روسیه اصرار دارد بهای صادرات نفتش به روبل پرداخت شود.

این بسیار فراتر از پیشنهادهای است که تا به حال مطرح شده است و معنای بسیار ژرفی دارد. روبل حدود ۴۰ درصد در برابر دالر ریزش داشت، چون غرب ذخیره ارزش خارجی روسیه را توقیف کرد. در چنین شرایطی، پیشنهاد روسیه اهمیت بسیاری کسب می‌کند، زیرا کشورهای خریدار را برای بازپرداخت وادار به تقاضای روبل می‌کند، که این خود موجب معکوس کردن روند سقوط قیمت روبل می‌شود.

روند معمول این بود که در برابر صادرات نفت دالر دریافت کنید و سپس از دالر برای حمایت از روبل استفاده کند. هرچند، با توجه به حذف بانک‌های روسی از سیستم سوئیفت و توقیف ذخایر ارزش خارجی، هنوز هم روشن نیست که آیا برای تثبیت روبل در روزهای آینده از دالر استفاده بشود. پافشاری بر پرداخت به روبل برای صادرات نفت روسیه بر بار تقاضای روبل در ازای ارزهای غربی می‌افزاید - و در نتیجه، به تقویت نرخ تبادل روبل با کشورهای واردکننده نفت از روسیه کمک می‌کند تا بانک مرکزی روسیه.

اما این حرکت معنایی فراتر از موضوع کاهش آبی بهای روبل دارد. اکنون نفت به ابزاری مناسب به مثابه پشتوانه روبل تبدیل می‌شود. چون روسیه یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت است - و چون اتحادیه اروپایی نمی‌تواند، در آینده قابل پیش‌بینی، بدون واردات نفت از روسیه، که در حال حاضر شدیداً به آن وابسته است - به کار خود ادامه دهد، نفت می‌تواند نقش آن‌چه را که پوند استرلینگ تحت استاندارد طلا بازی می‌کرد، ایفا کند. قابلیت تبادل ارز به طلا با بهای ثابت تحت آن نظام چیز نیست که کم کم اعتماد به آن ارز را در ذهن صاحبان ثروت به وجود می‌آورد.

بر مبنای سیستم برتون وودز، تنها دالر بود که با طلا پشتیبانی می‌شد، در حالی‌که نرخ تبادل ارزهای دیگر در مقابل طلا یا دالر اساساً می‌توانست متغیر باشد (اگرچه، در مورد ارزهای کشورهای متروپل، نرخ تبادل ارز آن‌ها با مدیریت مناسب اقتصادهای کلان‌شان در مقابل دالر ثابت نگه داشته می‌شد). حتی تحت این سیستم، کلید عملکرد موفق آن در اعتماد صاحبان ثروت به ثبات بهای ارزهای عمده، به ویژه دالر بود.

البته اکنون هم نظام نرخ مبادله انعطاف‌پذیر وجود دارد. اما، چنین رژیم‌هایی تنها به این خاطر است که اعتماد صاحبان ثروت به ارزش پول عمده (و به اندازه کمتری به دیگر ارزهای غربی) بر حسب کالاهای اساسی نسبتاً با ثبات خواهد ماند. نکته مرکزی این اعتماد و اطمینانی است که بهای نسبی نفت بر حسب دالر ثابت بماند، به این ترتیب که علی‌رغم عملکردها تغییرات عجیب و غریب و سریع در قیمت دالری نفت رخ ندهد؛ دلیل این هم آنست که نفت، به عنوان یک واسطه جهانی، نقش عمده تعیین‌کننده‌ای در سطح عمومی قیمت دارد.

نرخ پولی دستمزد نیز به واسطه حفظ ارتش بزرگ ذخیره کار نسبتاً ثابت نگه داشته می‌شود و پافشاری بر «هدف‌گذاری تورم» هم برای آنست که اگر دوره تورمی رخ بنماید، سرکوب آن به سرعت تضمین شود. خلاصه این‌که، نظر بر این است که دالر را به شکل ارزی حفظ کرد، که «به خوبی طلا» باشد، به طوری که وسیله‌ای پایدار برای نگهداری ثروت باقی بماند. دیگر کشورهای پیشرفته هم با اتخاذ سیاست‌های مناسب کلان اقتصادی به دنبال حفظ توازن ارزی خود در قبال دالر هستند.

پافشاری روسیه بر پرداخت‌های روبل از جانب واردکنندگان نفت به منزله آن است که روبل می‌تواند این نقش را به طور متقاعدکننده‌تری ایفاء کند؛ که این تهدیدی علیه هژمونی دالر است. اگر بهای روبل با توجه به نفت (و لذا تلویحاً به لحاظ دیگر کالاها) ثابت بماند، صاحبان ثروت، حداقل برخی از آن‌ها، وسوسه می‌شوند تا برای حفظ ثروتشان از روبل به جای دالر استفاده کنند، که خود نوعی شکست برای دالر به حساب می‌آید.

رئیس کمیسیون اروپائی، «اورسولا فون در لاین (Ursula von der Leyen)»، اظهار داشت که «روسیه اجازه ندارد در این مورد موفق شود»، اما کمیسیون اروپا در جایگاهی نیست که کاری از دستش برآید. اگر روسیه بر پرداخت به روبل اصرار ورزد، اروپا بسختی می‌تواند خرید نفت از روسیه را کاهش دهد.

شگفت‌آور است که در واقع از هنگام تحمیل تحریم‌ها علیه روسیه، میزان واردات نفت اروپا از روسیه افزایش یافته است. به این دلیل که پیش‌بینی کمبود نفت خام به قیمت نقطه‌ئی (خرید فوری) در بازار بین‌المللی را بالا برده است، و این نفت خام روسیه را بسیار ارزان‌تر می‌کند؛ روشن است که اروپا می‌خواهد از این فرصت استفاده ببرد. تلاش‌های بایدن برای گسترش تحریم صادرات نفت خام روسیه به اروپا (تا به حال تنها صادرات نفت روسیه به امریکا ممنوع شده است) ناکام مانده است. کشورهای اروپائی نه می‌توانند بدون نفت زندگی کنند و نه قادرند بهای بیش از اندازه برای واردات نفت بپردازند؛ لذا آن‌ها از تحریم نفتی روسیه بیزارند. در واقع سفر اخیر بایدن به اروپا که قرار بود پیشرفته‌تری در خصوص تحریم داشته باشد، به شکستی مطلق تبدیل شد.

همزمان امریکا می‌کوشد ایران و ونزوئلا را، کشورهایی که هدف تحریم‌هایشان بوده اند، به افزایش تولید نفت و صادرات ترغیب کند (چنان‌که به عربستان سعودی هم فشار می‌آورد)، تا امورات جهان بدون نفت روسیه و بدون کمبود نفت جریان پیدا کند. اما برای رسیدن به چنین هدفی، اگر اتفاق افتد، امریکا باید هزینه سیاسی آن‌را بپردازد. برای مثال، در مورد ونزوئلا امریکا کوشید خوان گوایدو را به عنوان رئیس‌جمهور به جای رئیس‌جمهور قانونی، نیکلاس مادورو جا بزند. امریکا برای مذاکره با ونزوئلا باید پیش از هر چیز به عنوان پیش‌شرط از این توطئه‌ها دست بردارد. به همین نحو باید از حرکت‌هایی که بر سر جریان اتمی با ایران انجام داده و پیش‌شرط‌هایی که برای مذاکره با ایران تعیین کرده بود، دست بردارد. هزینه سیاسی که باید بپردازد اینست که در مقابل کشورهایی که تا همین دیروز مورد حمله قرار می‌داد، به غلط کردن بیفتد.

آنچه امروز در سطحی عمیق‌تر مشاهده می‌کنیم پایان هژمونی ایالات متحده در امور جهانی است. تلاش‌های از روی استیصال امریکا برای حفظ هژمونی خود اساس بحران اوکراین است (زیرا می‌خواهد میان اروپای غربی و روسیه شکاف ایجاد کند و به همین دلیل دائماً به «تحریک خرس» می‌پردازد تا اروپای غربی را مجبور به تبعیت از امریکا در پاسخ به حمله [عملیات ویژه] روسیه کند)؛ اما اقداماتش به دنبال این بحران، از جمله تحریم‌های تحمیلی علیه روسیه، آن هژمونی را، هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی تضعیف می‌کند.

البته این به معنای آن نیست که کشور دیگری به جای امریکا این هژمونی را اعمال خواهد کرد. بلکه به این معناست که طی دوره‌ای هیچ‌کس آن سلطه‌ای را که تاکنون می‌شناختیم، اعمال نخواهد کرد. بزودی شاهد یک دوران آشفتگی در

امپریالیسم جهانی خواهیم بود، دورانی که بیشک فرصت‌هایی برای کردمان انقلابی فراهم می‌آورد تا به نظم نولیبرالی پایان بخشد. زحمتکشان جهان سوم باید از این فرصت‌هایی که ایجاد می‌شوند، استفاده کنند.

* - پرابهات پاتنایک، پروفیسور بازنشسته در مرکز مطالعات اقتصادی و برنامه‌ریزی در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی نو، اقتصاددان مارکسیست و تحلیل‌گر سیاسی است. او از جون ۲۰۰۶ تا می ۲۰۱۱ در سمت معاون هیأت مدیره و برنامه‌ریزی در ایالت کرالا خدمت کرد. به دنبال بحران سال ۲۰۰۸، وی ریاست کارگروه جوزف استیگلت در ملل متحد را به عهده داشت که هدفش ارائه پیشنهادات و اقدامات اصلاحی در نظام مالی جهانی بود. مصاحبه سیرا مارکس از ونزویلا آنالیز با وی ما را متوجه تأثیرات غیرمنتظره تحریم‌ها علیه ونزویلا و کشورهای دیگر می‌کند.